تصنيف ودراسة

الدكتور

محمد أبو المجد على البسيونى

بيليوجرافيا الرسائل العلمية
فى الجامعات المصرية منذ إنشائها
حتى نهاية القرن العشرين

الآداب العربى والبلاغة والنقد الأدبى

18 MAR 2008
MADDE KAYNAKLARIMIZDAN SONRA GELEN DOKÜMAN

٢٦٤٩- اللزوميات : دراسة موضوعية وفنية / خليل إبراهيم أبو دياب ... / د. ١٩٧٣
ج. القاهرة، ك . الآداب [إ . يوسف خليف]. luzum-i ma la yelzem

م	ماجستير	د	دكتوراه	ج	جامعة
ك	كلية	ق	قسم	ش	شعبة
إ	إشراف	م	ميلادية	هـ	هجرية

- القاهرة ت
الطبعة الأولى
١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م

تصنيف ودراسة

الدكتور

محمد أبو المجد على البسيونى

بيليوجرافيا الرسائل العلمية
فى الجامعات المصرية منذ إنشائها
حتى نهاية القرن العشرين

الآداب العربى والبلاغة والنقد الأدبى

18 MAR 2008

٣٠٩٨- مقامات السرقسطى اللزومية : دراسة وتحقيق / بدر أحمد ضيف إبراهيم / د. ١٩٧٩
ج . الإسكندرية ، ك . الآداب [إ . محمد مصطفى هدارة و محمد زغلول سلام]

Lüzum-i ma la yelzem

م	ماجستير	د	دكتوراه	ج	جامعة
ك	كلية	ق	قسم	ش	شعبة
إ	إشراف	م	ميلادية	هـ	هجرية

- القاهرة ت
الطبعة الأولى
١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م

تنوين و تشديد : ط

نشريهٔ دانشكدهٔ ادبيات و علوم انسانى

ش : ٥ و ٦ ، س : ٣ ، مرداد ، شهريور ١٣٢٩ ، ص : ٧٠

- TENVIN
- TEŞDİD

12 HAZIRAN 1993

- EBÜ'L-ALÂ el-MAARRÎ
- LÜZUM

-170262 LÜZUM
-EBU'L-ALA el-MAARRI

89-960847

Rajab, Muṣṭafá, 1929-
(Falsafat al-tarbiyah 'inda Abī al-'Alā' al-Ma'arrī ka-mā tabaru fī dīwān al-Luzūmīyāt)
فلسفة التربية عند أبى العلاء المعرى كما تظهر فى ديوان اللزوميات / مصطفى رجب. -- 1986 [i.e. 1988]
[Egypt : s.n.], [Egypt] : دار سمسن للطباعة)

88-963459

Yāzijī, Kamāl.
(Abū al-'Alā' wa-Luzūmiyātuh)
أبو العلاء ولزومياته : بحث مفصل فى سيرة أبى العلاء المعرى مستمدة من أقدم المصادر ... / تأليف كمال اليازجى. -- الطبعة 1. -- بيروت : دار الجيل، 1988.
662 p. : port. ; 25 cm.
Title page partially vocalized.
Bibliography: p. 647-649.
Includes index.
$9.00 (U.S.)
L&S-Lang.

16 ARALIK 1993

Edited by Julie Scott Meisami and Paul Starkey
ENCYCLOPEDIA OF ARABIC LITERATURE
Volume 2 London © 1998 Routledge ISAM-ON:69274

Further reading

Chauvin, *Bibliographie* (Liege/Leipzig), vol 3, 1–38.
Cherbonneau, M., *Fables de Lokman*, Paris (1925).
Gutas, D. 'Classical Arabic wisdom literature: nature and scope', *JAOS* 101 (1981), 49–86.
——, 'Luqmān', in *EM*8 (1996), cols. 1288–91.
Heller, B. and Stillman, N.A., 'Luḳmān', *EI*² 5, 811–13.

U. MARZOLPH

See also: fables; proverbs

Luṭfī al-Sayyid, Aḥmad (1872–1963)

Egyptian intellectual, journalist, politician, editor and critic. Born in Daqhaliyya province, Luṭfī al-Sayyid studied at Law School, then worked as a civil servant where he made the acquaintance of the Khedive 'Abbās II. After resigning from the civil service in 1905, he helped to establish the Umma party and became editor of its newspaper *al-Jarīda* in 1907. He played a part in establishing the Egyptian University in 1925 and held important posts there, in **Dār al-Kutub** and in other ministerial positions. Though not a leading author himself, he played an important part in the development of Egyptian literature through his encouragement and influence on a younger generation of writers and through his work in education.

Further reading

Brugman, J. (1984), *An Introduction to the History of Modern Arabic Literature in Egypt*, Leiden (1984).
Hourani, A., *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798–1939*, London (1962).

P. STARKEY

luzūm mā lā yalzam

Luzūm mā lā yalzam (synonyms: *iʿnāt*, 'constraint' and *iltizām*, 'undertaking') arises when the poet follows non-obligatory (rhyme) precepts. Examples are found in the poetry of **Kuthayyir** (d. 105/723) and **Ibn al-Rūmī** (d. 283/896), but more particularly in the collection of philosophical poems *Luzūm mā lā yalzam* by **Abū al-ʿAlāʾ al-Maʿarrī** (363–449/973–1058), often referred to as the *Luzūmiyyāt*. In 113 sections (four for each rhyme consonant, plus the letter *alif*) all rhyme conditions are explored. Moreover, each poem has a non-obligatory rhyme feature, such as the rhyme consonant (*rawī*) being preceded by an identical consonant in all lines.

Further reading

Sperl, Stefan, *Mannerism in Arabic Poetry: A Structural Analysis of Selected Texts*, Cambridge (1989), 100–4.

W. STOETZER

See also: prosody

lyric poetry *see* ghazal; qaṣīda

Luzumi Ma-La Yelzm

سربرستی: حسان انوشه , فرهنگنامه ادبیِ فارسی: دانشنامه ادب فارسی, اصطلاحات, موضوعات و مضامین ادب فارسی , مج ۲, ۱۳۸۱\۲۰۰۲ تهران. İSAM 137597

MADDİ VE MANEVİ KÜLTÜR DAİRESİ

07 EKİM 2005

The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms 78-79; *The Reader's Encyclopedia* , 318-319.

ربیعیان

اکسیون ← کنش

اکفا (ek.fā)، در لغت به معنی روی از مقصود برگردانیدن و در اصطلاح قافیه آن است که حرف روی* در دو قافیه در تلفظ یکسان یا مشابه، ولی در نوشتن متفاوت باشند. برای نمونه، اگر تلفظ دو حرف یکسان باشد، مانند عسس و عبث در این بیت: «شبروان را آشنایی‌هاست با میر عسس ـ خویش را هر دم مکن افسرده و غمناک عبث» یا اگر تلفظ دو حرف یکسان نباشد، مانند مرگ و ترک در این بیت: «یار جسمانی بود رویش چو مرگ ـ صحبتش شوم است باید کرد ترک.» اکفا از عیوب قافیه شمرده می‌شود و بیشتر نوعی اِشکال نوشتاری است.(← قافیه، عیوب)

منابع: آشنایی با عروض و قافیه، ۱۰۷؛ بدایع‌الافکار، ۱۸۹ـ۱۹۰؛ حدائق‌البلاغه، ۱۲۳؛ درهٔ نجفی، ۸۵؛ عروض سیفی و قافیهٔ جامی، ۷۸؛ عروض فارسی، ۲۸۸؛ علم قافیه و قالب‌های شعری، ۶۳؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۲۳؛ فرهنگ بلاغی ـ ادبی، ۱۶۷/۱؛ المعجم، ۲۸۴؛ واژه‌نامهٔ هنر شاعری، ۲۰۳.

صفوی

اگوفوتوریسم ← فوتوریسم

التزام (el.te.zām)، در لغت به معنی بر خود لازم کردن کاری و در اصطلاح بدیع آن است که شاعر یک یا چند کلمه را در شعر خود تکرار کند، مانند کلمات سنگ و سیم در این قصیدهٔ سیفی نیشابوری: «من چو سنگم صلب در عهد و تو چون سیمی دو روی ـ زآن چو سیم از سنگ، ناگاهم برفتی از کنار/ من تو را جویم چو سیم و تو مرا رانی به سنگ ـ زخم سنگ و عهد سیم از توست گویی یادگار/ تا من ای سنگین‌دل سیمین‌بر نامهربان ـ همچو سیمم با تو صافی همچو، سنگم بردبار.» نوع دیگر التزام آن است که شاعر خود را مقید کند که حرف خاصی را در شعر خود نیاورد، مانند این قصیده که در سرتاسر آن حرف «ا» به کار نرفته: «زلفین برشکسته و قد صنوبری ـ زیر دو زلف جعدش دو خط عنبری/ دو لب عقیق و زیر عقیقش دو رسته در ـ نرگس دو چشم زیر دو نرگس گل طری.»(منسوب به منجیک ترمذی) این نوع التزام را حذف* یا تجرید* نیز می‌گویند. نوع دیگر التزام هم آن است که شاعر عمداً در شعر خود نقطه به کار نبرد: «که کردکار کرم مردوار در عالم ـ که کرد اساس ممالک ممهد و محکم.»(مجیرالدین بیلقانی) التزام را اعنات*، لزوم مالایلزم و متکلف مطبوع نیز گفته‌اند.

منابع: درهٔ نجفی، ۱۱۱ـ۱۱۲؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۶۶؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۸۶؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۲۴ـ۲۵؛ فرهنگ بلاغی ـ ادبی، ۱۶۸/۱؛ لغت‌نامه، زیر «التزام»؛ معانی و بیان، آهنی، ۲۵۲؛ نقدالشعر، ۱۸۴ـ۱۸۵.

عباسپور

التفات (el.te.fāt)، در لغت به معنی روی برگرداندن به‌سوی کسی یا چیزی و در اصطلاح بدیع آن است که جهت سخن در اثنای آن تغییر کند و یکی از عناصر خطاب و غیبت و تکلم به عنصری دیگر درآید؛ از آن‌جا که این عناصر سه تا است، انواع التفات بدین قرار است: ۱ـ از غایب به مخاطب: «مَه است این یا فلک یا آدمیزاد ـ تویی یا آفتاب عالم‌افروز.». ۲ـ از غایب به متکلم: «چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند ـ من موی از مصیبت پیری کنم سیاه.»(رودکی). ۳ـ از متکلم به مخاطب: «ما را جگر به تیغ فراق تو خسته شد ـ ای صبر، بر فراق بتان سخت جوشنی.»(منجیک ترمذی) ۴ـ از متکلم به غایب: «گر یک نفس فراق تو اندیشه کردمی ـ گشتی ز بیم هجر، دل و جان من فگار.»(عمعق بخارایی). ۵ـ از مخاطب به متکلم: «کاش من از تو برستمی به سلامت ـ آی فسوسا کجا توانم رستن.»(منسوب به رابعه). ۶ـ از مخاطب به غایب: «فدای جان تو گر جان من طمع داری ـ غلام حلقه به گوش آن کند که فرمایند.» نوع دیگر التفات، عوض کردن جهت کلام، با آوردن جمله‌ای متناسب با سیاق کلام، در دعا* یا تمثیل* یا تأکید است؛ جمله‌ای که درواقع متمم جمله‌های پیشین باشد: در دعا: «هست امیدم که خاک پای تو باشم ـ بار خدایا بدین امید رسانم.» در تمثیل: «سعدیا نامت به رندی در جهان افسانه شد ـ از چه می‌ترسی دگر، بعد از سیاهی رنگ نیست.» در تأکید: «زمانه پندی آزادوار داد مرا ـ زمانه را چو نکو بنگری همه پند است.»(رودکی).

منابع: آیین بلاغت، ۴۵۵/۱ـ۴۶۹: بدایع‌الافکار، ۱۲۳ـ۱۲۴؛ بدیع، کزازی، ۱۰۱ ـ ۱۰۳؛ ترجمان‌البلاغه، ۷۹ـ۸۱؛ حدایق‌السحر، ۳۸ـ۳۹؛ درهٔ نجفی، ۱۷۱ـ۱۷۵؛ زیب سخن، ۲۰/۲ ـ ۳۳؛ فرهنگ اصطلاحات

Lizum - Mala Jelzem

سربرستی: حسان انوشه , فرهنگنامه ادبیِ فارسی: دانشنامه ادب فارسی, اصطلاحات, موضوعات و مضامین ادب فارسی , مج ۲, ۱۳۸۱\۲۰۰۲ تهران. İSAM 137597

اعتماد (eɛ.te.mād)، در لغت به معنی تکیه و پشتگرمی و در اصطلاح عروض، حذف ساکن سببی* را می‌گویند که مجاور وتد* باشد.

منابع: فرهنگ بلاغی ـ ادبی، ۱۵۳/۱؛ فرهنگ عروضی، ۱۶؛ معیارالاشعار، ۴۴.

صدرنیا

اعداد ← سیاقة الاعداد

اعضب ← اغضب

اعنات (eɛ.nāt)، در لغت به معنی خودآزاری و در اصطلاح بدیع آن است که شاعر کلمه‌ای را تکرار کند که تکرارش لازم نیست. مانند کلمات «سنگ»و «سیم» در این قصیدهٔ سیفی نیشابوری: «من چو سنگم صلب در عهد و تو چون سیمی دوروی ـ زآن چو سیم از سنگ، ناگاهم برفتی ازکنار/ من تو را جویم چو سیم و تو مرا رانی به سنگ ـ زخم سنگ و عهد سیم از توست گویی یادگار/ تا من، ای سنگین دل سیمین‌بر نامهربان! ـ همچو سیمم با تو صافی، همچو سنگم بردبار.» اعنات در این معنی راگاه مرادف **التزام*** و **لزوم مالایلزم** دانسته و گاه **متکلف مطبوع** نامیده‌اند.

منابع: بدایع‌الافکار، ۱۰۲ ـ ۱۰۳، ۲۵۰ ـ ۲۵۳؛ بدیع، کزازی، ۸۵ ـ ۸۸؛ ترجمان‌البلاغه، ۳۶ـ۳۸؛ حقایق‌الحدائق، ۲۹ ـ ۳۱؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۳۰ ـ ۳۱؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۱۶ ـ ۱۹؛ فرهنگ بلاغی ـادبی، ۱۵۵/۱؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی، ۷۴ـ۷۶؛ لغت‌نامه، زیر «اعنات»؛ معانی و بیان، آهنی، ۲۵۲؛ المعجم، ۳۸۴ ـ ۳۸۶؛ نقدالشعر، ۱۷۷ ـ ۱۷۸.

عباسپور

اعنات (eɛ.nāt)، در لغت به معنی خودآزاری و در اصطلاح قافیه، به آوردن حرفی پیش از روی* یا ردف* می‌گویند که وجودش ضروری نیست. مانند حرف «م» در قافیهٔ این دو بیت: «دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی ـ فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی/ من این مقام به دنیا و آخرت ندهم ـ اگر چه در پی‌ام افتند هر دم انجمنی»(حافظ) که لزومی به حفظ این حرف، پیش از حرف روی «ن» نیست و شاعر کلمات دیگری چون سخنی و وطنی هم می‌توانسته بیاورد.

منابع: بدیع و قافیه و عروض، رشتهٔ ادبی، ۲۹ ـ ۳۱؛ درهٔ نجفی، ۱۱۰ـ ۱۱۱.

عباسپور

اعنات‌القرینه ← تضمین مزدوج

اعنات قافیه ← تضمین مزدوج

اغاره ← مسخ

اغراق، بدیع ← مبالغه

اغضب (aq.zab)، در لغت به معنی خاشاک در چشم رفته و در اصطلاح عروض رکنی را می‌گویند که تحت زحاف* غضب* قرار گرفته باشد. بدین صورت که «م» از مفاعلتن بیفتد و به‌جای فاعلتنِ باقی مانده، مفتعلن می‌گذارند. اغضب را اعضب هم گفته‌اند.

منابع: درهٔ نجفی، ۳۰؛ فرهنگ بلاغی ـ ادبی، ۱۵۸/۱؛ فرهنگ عروضی، ۱۶؛ کنزالفواید ۶۸.

صدرنیا

افاعیل عروضی (a.fā.il-e.a.ru.zi)، در اصطلاح به رکن*های مورد استفاده در عروض سنتی گفته می‌شود و بر دوگونه است: ۱ ـ **افاعیل اصلی**: از ترکیب و تقدیم و تأخیر ارکان عروضی، ده وزن به وجود می‌آید که بنای اشعار موزون فارسی و عربی بر آن نهاده شده است و عروضیان آن‌ها را افاعیل اصلی می‌خوانند: فعولن (U ـ ـ)، فاعلن (ـ U ـ)، مفاعیلن (U ـ ـ ـ)، مستفعلن (ـ ـ U ـ)، فاعلاتن (ـ U ـ ـ)، مفاعلتن (U ـ U U ـ)، متفاعلن (U U ـ U ـ)، مفعولات(ـ ـ ـ U)، فاع‌لاتن (ـ U ـ ـ)، مس‌تفع لن (ـ U ـ ـ) این افاعیل به سه صورت حاصل می‌شوند: الف ـ ترکیب یک سبب* و یک وتد* ؛ اگر وتد بر سبب مقدم باشد، **فعولن** ساخته می‌شود: (U ـ ـ)و اگر سبب بر وتد مقدم باشد، **فاعلن** ساخته می‌شود:(ـ U ـ). ب ـ ترکیب دو سبب و یک وتد که جمعاً شش حالت دارد: ترکیب دو سبب و وتد مقرون،که اگر وتد مقرون بر دو سبب مقدم باشد، **مفاعیلن** به دست می‌آید:

الموسوعة العربية , المجلد الثالث , دمشق 2001,
ص. 223-224 ..İSAM KTP 92181

-Isgum-u mabyezem

■ الالتزام في الأدب

من المعروف أن الوظيفة الاجتماعية والأخلاقية والجمالية للأدب قديمة قدم الأدب نفسه، وأن ثمة ميلاً إنسانياً قديماً ومقيماً للاهتمام بوظيفة الأدب وتوجيهه لمصلحة الفرد والمجتمع والوطن والإنسانية والمعتقد. ولكنَّ هناك فرقاً بين الإيمان النظري العام بوظيفة الأدب، وهو ما اصطلح على تسميته بالنظرية الأخلاقية، ومفهوم الالتزام الحديث الذي ينبثق من النظرية الأخلاقية ذاتها ولكنه يتجاوزها متجهاً نحو العمل على تنظيم وظيفة الأدب وتعميق الوعي بها، وتحديد مسؤولية الأديب، وأحياناً إلزامه بهذه المسؤولية، انطلاقاً من موقف إيديولوجي محدد متسم بالوعي النظري. فالالتزام: هو الشكل الواعي المنظم (المؤدلج) للنظرية الأخلاقية، وهو - بهذا المعنى - ممارسة حديثة العهد لا تعود بداياتها الأولى إلى أكثر من قرن واحد من الزمن، وإن كانت في التاريخ الأدبي القديم أشكال من الالتزام غير المبنيّ على الاتساق الفكري والاستمرارية المنظمة كالتزام الأدب الموقف الديني في العصور الوسطى عند الأوربيين، وربما كذلك عند العرب، ولاسيما في مجالي الشعر الديني والشعر السياسي (الأحزاب).

وإذا كان مفهوم الالتزام يرجع إلى أواخر القرن التاسع عشر وأوائل القرن العشرين، كما يُستخلص من تنظيرات ثورة (أكتوبر) الاشتراكية وما سبقها من إرهاصات في روسية، فإن استخدام كلمة «الالتزام» بالمعنى الاصطلاحي الحديث يرجع إلى أوائل أربعينات القرن العشرين، إذ كان المفكر الوجودي الفرنسي جان بول سارتر[ر] أول من بلور مصطلح «الالتزام» للدلالة على مسؤولية الأديب، ولتوكيد أن الكلام الأدبي ليس مجرد ترويح عن النفس أو تعبير جمالي، وإنما هو «موقف» يستتبع المسؤولية.

ولكن ذيوع مصطلح «الالتزام» على يد سارتر يجب ألا ينسينا أبداً أن مفهوم «الالتزام» المنظم يعود إلى أدبيات المذهب الواقعي الاشتراكي الذي يقوم أصلاً على تأكيد ارتباط النتاج الأدبي بالبنية التحتية (الاقتصادية - الاجتماعية)، ومن ثم على تأكيد رسالة الأدب والفن للعمل في سبيل التغيير من أجل الحياة الكريمة والغد الأفضل. وقد اتخذ هذا المفهوم منذ البدء صيغة مذهب أدبي متماسك حمل اسم «الواقعية الاشتراكية». وهو حصيلة النظرة الماركسية إلى الأدب والفن من الناحية النظرية. كما أنه، من الناحية العملية، حصيلة التجربة الأدبية المعاصرة للأدباء الاشتراكيين في الاتحاد السوفييتي (سابقاً) والبلدان الاشتراكية الأخرى وأقطار كثيرة في العالم. ومفاد هذه النظرة أن الأدب ابن طبقته وعصره، وهو تعبير عن التطورات الاقتصادية والاجتماعية في العصر، وفي خضم معركة صراع الطبقات لا يستطيع الأديب أن يقف موقف المتفرج أو أن ينقطع للتأمل المجرد في برجه العاجي، وإنما هو مطالب بالتجاوب مع نضال الطبقة الكادحة (البروليتارية) وأهدافها، وعليه أن يقف إلى جانب الحياة ويلتزم مناصرة قوى التقدم والتحرر والثورة، وهكذا يكون الموقف المشترك بين كتاب «الواقعية الاشتراكية» هو التزام أهداف الطبقة العاملة والنضال في سبيل تحقيق الاشتراكية والعالم الأفضل.

على أن النصوص الأولى للواقعية الاشتراكية لا تستخدم كلمة «الالتزام» استخداماً اصطلاحياً، بل تركز عادة على كلمة «هادف»، ومن هنا كانت أكثر الصفات تكرراً في السلسلة الطويلة لتحديدات الأدب الاشتراكي هي كلمة «هادف». ويلاحظ تكرار هذا الوصف لدى واحد من أقدم منظري الالتزام الأدبي الاشتراكي، وهو أناتولي لوناتشارسكي، ففي مقالته المبكرة «حول الواقعية الاشتراكية» (١٩٣٢)، يؤكد أن الواقعية الاشتراكية تختلف عن الواقعية البرجوازية في أنها فعالة بذاتها ومدركة لجدلية الطبيعة والمجتمع، وكذلك - وهذا هو المهم - في أنها هادفة، يقول: «ثم إنها هادفة. إنها تعرف ماهو خير وماهو شر، وتلاحظ أي قوى تعيق الحركة وأي قوى تسهل سعيها المتوتر نحو الهدف الأعظم. وهذا كفيل بإضاءة كل صورة فنية بطريقة جديدة سواء من الداخل أم من الخارج. وهكذا يكون للواقعية الاشتراكية موضوعاتها لأنها تعطي الأهمية بدقة لكل ماله قدر من التأثير في العملية الأساسية لحياتنا، أي النضال من أجل تحويل كامل للحياة وفق الخطوط الاشتراكية». وقد قطع المذهب الواقعي الاشتراكي في الممارسة والنظرية شوطاً كبيراً وأصبح اليوم يستند إلى تجربة تاريخية طويلة، ومع هذا التطور يبرز سؤال نظري شديد الأهمية حول مدى ورود معطيات هذا المذهب فيما يتصل بالثورات التحررية وأقطار العالم الثالث والمجتمعات الناشئة التي ابتعدت، لظروف تاريخية اجتماعية سياسية ولتداخل العوامل التي تكوّن اليوم أدبها وثقافتها الوطنية، عن مفهوم مجتمع الطبقة الواحدة ومايترتب على ذلك من بنى أدبية وفنية، وانتهجت منهجاً وطنياً لارأسمالياً في التنظيم الاقتصادي والاجتماعي، وكذلك انتهجت نهجاً ثقافياً مبنياً على الانفتاح والتفاعل سواء مع الموروث الثقافي والأدبي أم مع النتاج العالمي الجديد من العالم الاشتراكي بالدرجة الأولى ولكن من مناطق أخرى في العالم أيضاً.

كذلك برزت منذ عام ١٩٨٧ مسائل جديدة في الالتزام الأدبي الاشتراكي نتيجة موجة إعادة البناء (بيريسترويكا)، التي دعت إلى الانفتاح والمرونة وبشرت بمرحلة جديدة في فهم الالتزام الأدبي يمكن أن ترجح فيها القيم الجمالية على قيم المضمون.

وإلى جانب الواقعية الاشتراكية، برزت «الوجودية» في العصر الحديث تنادي بالالتزام وتروّج له. وهي تختلف اختلافاً بيناً عن سابقتها الواقعية الاشتراكية في أنها تنأى عن أي منحى أيديولوجي وتجعل الالتزام نابعاً من وجدان الكاتب الفرد وقناعاته من دون أن يكون هناك معيار واضح لهذا الالتزام. ومن الصعب الكلام على الوجوديين بالجملة لأن كل علم من أعلامهم له تجربته الخاصة، ومن بينهم جميعاً يبرز جان بول سارتر أقوى مدافع عن نظرية الالتزام، وللأدب عنده خاصيتان أساسيتان مترابطتان: الالتزام واتخاذ المواقف. وهو يعفي الشاعر من الالتزام لأن الكلمة الشعرية لا تفيد معناها الدقيق ومن ثم لاتتضمن موقفاً. وعنده أن حرية الكاتب ضرورية ومنها ينبع الالتزام، والالتزام لايعني سطحية العمل الأدبي ووقوفه عند النصائح المباشرة أو المواعظ، بل يعني حيوية العمل الأدبي في ارتباطه بالعصر وملابساته وتوجيه الوعي فيه وجهة إنسانية مسؤولة وغير مشروطة.

ومن الواضح أن هذه الملاحظات تتناول بنقد غير مباشر ذلك الميل الذي ظهر في كثير من الكتابات الواقعية الاشتراكية نحو البساطة المتناهية والمباشرة والتقريرية والمنبرية والبعد عن

Library, but resigned to act as secretary to the original *Wafd* of 1918-19 headed by Saʿd Zaghlūl. He soon returned to the National Library, where he began his second substantial series of works, his translations from Aristotle via the French versions of Jules Barthélemy-Saint-Hilaire. From 1925-41 he was Chancellor of the Egyptian (later Cairo) University, with intermissions as Minister of Education (1928-9) and Minister of the Interior (1929). In his later years, he was a member of the Senate, and on retiring from politics, was president of the Academy of Arabic Language until his death. His liberal philosophy was largely the product of his readings in Western philosophers and sociologists from Aristotle to Locke and Bentham, Mill, Spencer, Rousseau, Comte and Le Bon. He saw Egyptian nationality as the result of historical and environmental factors which Egyptianised all who resided permanently in Egypt and committed their destinies to her. Hence he campaigned tirelessly against Pan-Islamic, Pan-Arab and Pan-Ottoman ideologies in *al-Djarīda*, but granted equal worth to Egypt's Pharaonic and Islamic heritages. Rejecting religion as a basis for nationhood, he insisted that utility was the foundation of all political and social unity. He proclaimed freedom as the right of both the individual and the nation, and followed Muḥammad ʿAbduh's advocacy of a gradualist approach towards a constitutional régime through universal education. By his middle years, he was already called *ustādh al-djīl* ("teacher of the generation"), and his writings are considered a notable contribution in the formation of modern literary Arabic. His autobiography appeared first in *al-Muṣawwar*, Cairo, September-December 1950, and in book form as *Ḳiṣṣat ḥayātī*, Cairo 1962. Selected editorials from *al-Djarīda* have been published in the following collections edited by Ismāʿīl Maẓhar: *al-Muntaḵhabāt*, 2 vols., Cairo 1945; *Ṣafaḥāt maṭwiyya*, Cairo 1946; and *Taʾammulāt fi 'l-falsafa wa 'l-adab wa 'l-siyāsa wa 'l-idjtimāʿ*, Cairo 1946. His translations from Aristotle comprise: *ʿIlm al-aḵhlāḳ ilā Nikūmāḵhūs* (*Nicomachean ethics*), Cairo 1924; *al-Kawn wa 'l-fasād* (*Generation and corruption*), Cairo 1932; *ʿIlm al-ṭabīʿa li-Arisṭūṭālīs* (*Physics*), Cairo 1935; *al-Siyāsa li-Arisṭūṭālīs* (*Politics*), Cairo 1948.

Bibliography: the following deal entirely or in large measure with Aḥmad Luṭfī al-Sayyid and his thought: ʿAbd al-Laṭīf Ḥamza, *Adab al-maḳāla al-ṣuḥufiyya fī Miṣr*, vi, Cairo 1961; G. Delanoue, *Aḥmad Luṭfī al-Sayyid (1872-1963)*, in *REI*, xxxi (1963), 89-103; Ḥusayn Fawzī al-Nadjdjār, *Luṭfī al-Sayyid wa 'l-shaḵhṣiyya al-Miṣriyya*, Cairo 1963; idem, *Aḥmad Luṭfī al-Sayyid: ustādh al-djīl*, Cairo 1965; C. Wendell, *Evolution of the Egyptian national image; from its origins to Aḥmad Luṭfī al-Sayyid*, Berkeley 1972, 201-313. Also to be consulted are: J. M. Ahmed, *Intellectual origins of Egyptian nationalism*, London 1960, 85-112; N. Safran, *Egypt in search of political community*, Cambridge, Mass. 1961, 90-7; A. Hourani, *Arabic thought in the liberal age, 1798-1939*, London 1962, 170-82; Afaf Lutfi al-Sayyid, *Egypt and Cromer*, London 1968, 191-5; idem, *Egypt's liberal experiment, 1922-36*, Berkeley 1977, 219-27.

(C. WENDELL)

LUṬFIYYA [see SHĀDHILIYYA].

LŪṬĪ (also Lāṭī, Lawāṭa-kār), in current Persian strictly speaking an itinerant entertainer accompanied by a monkey, bear or goat, which dances to the sound of a drum and coarse songs. This however appears to have been a late restriction of the meaning of the term, deriving perhaps from its earlier use to describe a jester attached to a royal or princely court. In other contexts, it is equivalent to a loose liver, gambler, wine-bibber, and more especially, a pederast. The last meaning lends colour to the generally accepted derivation, through Arabic *lūṭī*, *lawwāṭ*, from the Prophet Lot, though this has been questioned by some scholars. Another less likely source is the Persian word *lūt*, meaning "victuals", whence *lūtī* = "greedy".

One of the earliest recorded uses of the term in Persian is by the 4th/10th century poet Kisāʾī, who associates it with the words *tāz* and *makyāz*, both meaning "catamite". Nāṣir-i Khusraw, writing in the 5th/11th century, uses the term as equivalent to "wine-drinker, thief, whoremonger", while Sūzanī (6th/12th century) warns against commercial dealings with *lūṭīs*, which suggests that the word was by then acquiring its later meaning of "vagabond, wastrel". Djalāl al-Dīn Rūmī (7th/13th century) and ʿUbayd Zākānī (8th/14th century), however, use it primarily in the sense of "pederast".

Probably as a result of the association in certain aspects of Ṣūfī thought between loose living and the following of the Ṣūfī path [see MALĀMATIYYA], expressions such as *lūṭī-yi Allāhī*, *lūṭī-yi Khudāʾī*, are found with the significance of "generous, manly". In current parlance, *lūṭī* also means "rascal, vagabond", *lūṭī-bāzār* or *lūṭī-bāzī* "cheating", particularly in financial matters, *lūṭī-khʷur kardan* "improvidence, wastefulness". On the other hand, *lūṭī-garī* implies "generosity".

Bibliography: Amīr Ḳulī Amīnī, *Dāstānhā-yi amthāl*², Iṣfahān 1972, 301-3; idem, *Farhang-i ʿawwām*², Iṣfahan 1974, 690-1; ʿAlī Akbar Dihkhudā *et alii*, *Lughat-nāma*, vol. *lām*, 334; A. de Biberstein Kazimirski, *Menoutchehri, poète persan du onzième siècle de notre ère*, Paris 1886, 309; W. M. Floor, *The Lūṭīs—a social phenomenon in Qājār Persia*, in *WI*, xiii (1971), 103-21; idem, *The political role of the lūṭīs in Qājār Iran*, in *Interdisziplinäre Iran-Forschung*, Wiesbaden 1979, 179-89.

(L. P. ELWELL-SUTTON)

LUWĀTA [see LAWĀTA].

LUXOR [see AL-UḲṢŪR].

LUZŪM MĀ LĀ YALZAM, "observing rules that are not prescribed", term commonly used for the adoption of a second, or even a third or fourth, invariable consonant preceding the rhyme consonant (*rawī*) which, at least in classical poetry, remains itself invariable [see ḲĀFIYA, iv, 412a, middle]. The term is also used in dealing with rhymed prose (*sadjʿ*) [*q.v.*]. In later Arabic and Persian literary theory the term covers not only the classical *luzūm*, but also a variety of other devices which have nothing to do with the end rhyme. Common synonyms of *luzūm* are *iʿnāt* and *iltizām*, and several authors insist that one finds the terms *taḍmīn*, *tashdīd*, and *taḍyīḳ* in the sense of *luzūm*.

Scholars occupied with rhyme theory point out that the introduction of a second invariable rhyme consonant is rare among the ancient poets; they justify the practice by arguing that some poets chose to regard the suffix *-at* of the third person feminine of the verb in the perfect, the prominal suffixes, *-ka*, *-ki*, *-kum*, *-kumā* (implicitly, see Ibn ʿAbd Rabbih, *al-ʿIḳd*, v, 501), *-hum*, and *-humā* as *waṣl* [see ḲĀFIYA, iv, 412a, middle] which meant that the preceding consonant became *rawī* and as such had to be invariable in addition to these suffixes themselves (cf. the explicit statement by the poet Kuthayyir quoted by Akhfash, *Ḳawāfī*, 18-19); it also meant that a line ending in the demonstrative *dhālika* should prefer-